

فرهنگ زرندی

جلد ۱ - بخش ۱

۱. مقدمه

یا

۱ مقاله

در

زبان و زرنده و زنده گی

تالیف:

دکتر علی بابک

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

سرشناسه : بایک، علی، ۱۳۳۰ -

عنوان و نام پدیدآور : فرهنگ زرندی / علی بابک.

مشخصات نشر : مشهد: نگاران سبز، ۱۳۹۴ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ج ۱، ۱-۵-۹۷۸-۶۰۰-۹۶۳۵۳ : ۲۵۰۰۰ ریال، ج ۱، ۱-۲-۹۷۸-۶۰۰-۹۰۵۳۶

وضعیت فهرست نویسی : فیا

یادداشت : ج. ۱. ق. ۲ (چاپ اول: ۱۳۹۵) (فیفا).

یادداشت : واژه‌نامه.

یادداشت : کتابخانه.

یادداشت ۱: نمایه

موضوع : فارسی -- واژه‌نامه‌ها

ردہ بندی کیلئے : ۴۱۹۴ فی ۲/۲۹۵۴ PIR

رده بندی دیوبندی ۳۱۴

شماره کتابشناسی هی ۱۰۰۰۰



سہ ماہی پڑھائی و نگارنی

۲۴۱

♦ ناشر: معاونت پژوهش و فن آوری دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد انتشارات نگاران سبز

♦ نام کتاب: فرهنگ زرندی، جلد ۱، بخش ۱

♦ تالیف: علی بابک

◆ تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

◆ نوبت چاپ: نخست / تابستان ۱۳۹۵

♦ تعداد صفحات: ۱۰۹ صفحه

♦ چاپ: زبرجد

♦ قیمت: ۱۲۰۰۰۰ ریال

♦ شاہک: ۱-۵-۹۶۳۵۳-۶۰۰-۹۷۸

فهرست

۹	دراغاز
۱۱-۳۷	بهره ی یکم
۱۳	۱ زبان هستی و هستی زبانی
۱۹	۲ گویش
۲۵	۳ گویش و کوشش در نگه داشت آن
۳۳	۴ بایستگی کار در فرهنگ گویشی
۳۹-۹۹	بهره ی دوم
۴۱	زرنده و بان ارسی
۴۳	۵ زرنده در تاریی
۵۱	۶ [زرنده]، زرنده/ در تاریخ
۵۹	فرهنگ زرندهی
۶۵	۷ هجا و شکل گیری آن در "زرندهی"
۸۷	نمونه یی از گویش زرندهی
۹۹	نام ها
۱۰۸	نقشه ها
۱۱۴	از همین نویسنده

در آغاز

زندگی روی پای خود، پايه‌ی است که ارزش شنیدن هم ندارد، چه رسد به گوش کردن. زندگی، ناپیوسته به دیگری و دیگران نمی‌تواند پدید آید، تا بتوان به تنهایی و روی پای خود رسید بدان، نگاهی داشت و ادامه داد آن را. این نویسنده هم، در پیوستگی با دیگری و دیگران زنده است و زندگی می‌کند. اگر بتوان برای هستی آغاز و انجایی تصور کرد، که نمی‌توان، بر این باورم که زندگی من نیز وابسته است به زندگی یک زندگانی پهنه‌ی زندگی، از همان آغاز تا پایان، در هر جا و به هر هنگامی، می‌بینید که تصور سیاس‌گزاری به نام هم، از این نیروی روان بی‌آغاز و انجام، دیوانگی‌ست؛ با این همه، اگر بخواهم به نمادی از این نیرو برسم، باید یاد کنم از طاهره، دختر کدخدا، مهربان تر از مادر بود مرا، پنج ساله بودم که روزگار دوراندخت مان از هم و ندیدمش دیگر. پس از آن وابسته بوده ام به مهر بی دریغ پروفسور پروانه‌ی بهرامیان، که از شانزده سالگی همراه من بوده است، پروردگار من، و دست خدا بر سر من. سال‌هاست که این بی‌همانند، در ذهن من، فرشته‌ی نگهبان مهر، شده است، و گستردگی و روشنایی ارزانی داشته است دل مرا به مهر خویشتن، فرشته‌ی که گمان بی او زیستن هم، بیزارم می‌کند از زندگی، و هم نمی‌توانم بگذرم از دخترم، آتوسا، که تنها بهره‌ی من است از زندگی نسل‌های من، و این سال‌ها را در همدمی با او می‌گذرانم.

به سیاس

سیاس‌گزارم از استاد، سر رضا اشرف زاده، قائم مقام و معاون آموزشی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، که اگر نمی بود فرهنگ دوستی، فرهنگ کوشی آن بزرگوار و بهره مندی این نویسنده از مهرسرشار و فراگیر او، این کار هم هرگز پدید نمی آمد، هم نه اس‌گزارم از اداره‌ی کل امور پژوهشی و فن آوری دانشگاه. در دانشکده‌ی ادبیات و علوم ادبیاتی دانشگاه فردوسی، اگر دوست فرهنگ‌مندم، استاد دکتر عباس طالب‌زاده، در جایگاه ریاست دانشکده، پشت‌بان زبان فارسی و فرهنگ ایرانی نمی بود، در برابر بی‌مایگان بیگانه از فارسی هم، خدا می داند، به کجا می کشید کار من! سیاس‌گزارم از این بزرگوار، و سیاس‌گزارم از استاد هنرمند زبان و ادبیات انگلیسی، پروفسور برنارد مولی و هم دکتر محمود الیاسی و دکتر شهبای شریفی نازنین، استادان زبان شناختی، در همان دانشکده، به سیاست سیاس‌گزاری ست، استاد و دوست سخت کوشم، دکتر محمد جعفر یاحقی، راهبر قطب علمی و عضو پیوسته‌ی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، و درهمین مشهد، برخورد می دادم سیاس‌گزاری از حاج آقا ابراهیم بغدادی، که در این روزگار سی ساله، همواره از بزرگواری هاشان برخوردار بوده ام، و در تهران، به ویژه در سالن‌ها، از استاد، دکتر سیروس نصرالله زاده، استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

در آن جا که سخن از ززند است و فرهنگ ززندی، چه ناسیاسی، اگر بگذرم و نادیده بگیرم بزرگواران بی‌همتایی را که در پیش برد فرهنگ در ززند، به جان، کوشیده‌اند، و نمایی که زندگی فرهنگی خودم را مدیون آنان نیز هستم، از محمد بهاء‌الدینی، معلم کلاس اولم تا مسعود آقا و کمال‌زاده، مدیر توانمند دبستان مان، که خدای‌شان بیاوراد، تا حسین آقا سلطان‌زاده، که به سخت‌کوشی و کمال دیدم، و بیژن آقا جعفری، که در دبستان و هم دبیرستان شاگردش بوده‌ام؛ دراز باد زندگانی این هر دو کس، تا سر و سالار همه، سید محمد کاظم عمرانی، که دیر زیاد این بزرگوار خداوند؛ و آقای زرباف، کی بود، از کجا آمده بود و به کجا رفت، نمی دانم. میانه سال مردی که یک سالی مدیر دبستان ما بود. یک روز صبح، که نمی دانم چرا به جای معلم انشا آمده بود کلاس ما؛ موضوعی داد و پانزده دقیقه وقت تا بنویسیم. نوشتیم و خودش خواند همه را. انشای مرا برگزید و بالاترین نمره را داد، هیچ‌ده؛ با چهره‌ی باز از خوشنودی، به بانگ بلند، گفت که خوب می نویسم؛ خواست از من که دست برندارم از نوشتن، و دست بر نداشتم؛ خدایش بیاوراد.

در پدید آوردن این مقدمه، از کتاب خانه‌های خصوصی و عمومی فراوانی، به ویژه در تهران و مشهد، بهره برده ام، بیشترین بهره مندی من اما، از کتاب خانه‌ی مرکزی استان قدس بوده است. نزدیک به یک سال

- از رمضان تا رمضان - دست کم نیمی از هر هفته را در این کتاب خانه، به کار بوده ام. سپاسگزارم از مسئولان این کتاب خانه، به ویژه، سپاسگزارم از کارکنان مخزن کتب چاپی، تالار محققان و کتاب خانه ی تخصصی مخطوطات، و کتاب خانه ی تخصصی جغرافیا و خانم فاطمه ی فخری، مسؤول این کتاب خانه. و در انجام، سپاسگزارم از برادران زبرد، که در چاپ این کتاب از محبت و کوشش پاکدلانه شان برخوردار بوده ام. و نیز شایسته ی سپاس گذاری است خانم معصومه ی برک که در کار تایپ به چیره دستی او کمتر دیده ام.

از این مقدمه

آن چه پیش رو دارید، "مقدمه" بیست بر جلد نخست فرهنگ زرنندی (۱۳۹۴)، که پیش از این پدید آورده ام، این فرهنگ نیز پی آیند بررسی زبان شناختی گویش زرنند (۱۳۷۵) است، که دیدید آورده بوده ام. آنان که با مفهوم واژگانی دم دستی مقدمه آشنایی دارند، بر این گمانند که مقدمه ی یک کتاب مثلاً، پیش از خود کتاب پدید می آید، چون همیشه آن را در آغاز کتاب، پیش از متن دیده اند. البته که مقدمه در آغاز کار می آید، تا پیش از متن در دسترس خواننده باشد، که مقدمه، کم و بیش، شناخت نامی کار هم تواند بود؛ ولی، از آن جا که - کانسکرپشن - نمی توان در شناخت آن قلم زد، مقدمه معمولاً پس از شکل گیری کار نوشته می شود؛ با این همه، به جاست این پرسش، که چرا این مقدمه، جدای از متن و پس از آن به دست خواننده می رسد، و من می دانم، از چه در پی می آید، پاسخ این پرسش را بسنده است یا نه.

مقدمه، می بیند، که پیش از صد صفحه است. کتاب پانصد صفحه ای و مقدمه ی صدوچند صفحه ای، چندان معمول نیست؛ باید گفته شود، چرا مقدمه را چنان خلاصه نکرده ام که بتوان آن را بر آغاز متن افزود. در چشم اندازی کوتاه به منابع هفت ساله، و دیگر نوشته های این مقدمه، به آسانی، چرایی کار روشن می شود. در نخستین مقاله، از دو اصطلاح که در توضیح تاریخ فرهنگی ساخته ام، نوشته ام: دید گسیخته نگر و دید پیوسته نگر، و سپس در گستره ی زبان هستی و هستی زبانی، بر پایه ی دید پیوسته نگر به زبان و شناخت آن پرداخته ام. در مقاله ی دوم، در توضیح روش و ارتباط آن با زبان و لهجه و سبک، قلم زده ام. مقاله ی سوم، نگاهی ست گذرا به کوشش هایی که در پهنه ی شناختی شده است، در جهان و ایران، در مقاله ی چهارم، کوشش در شناختن و شناساندن گویش ها، گامی است دانسته شده در راه رسیدن از زیست به زندگی، و مقاله ی پنجم، نگاهی ست دورادور، به زرنند در تاریخ. زرنند از شهرهای کم مانند جهان بوده است؛ سرزمینی که تندبادهای سهمگین زندگی برانداز پیاپی توانسته از پا در ردد آن را؛ تاریخ گواهی می دهد که صنعت و هنر زرنندی از سویی افریقا را در دسترس داشته و از دیگر سوی - کشورهای اروپا را در دیدرس این شهر نازنین و نازنینان به چه روزگاری گرفتار آمده است هم اکنون! هر پبلور دو، که در خانه رانده بی خواب نامی می بیند برای آن، و هر دکان دار خرده پایی که زودتر از خواب ناخوش، بر می خیزد، بی ریش می گذارد! همین ستم بزرگی که بر زرنند می رود، انگیزه ی پدید آمدن مقاله ی ششم شده. زرنند آیا می تواند این بلای سخت جان به در برد؟ امیدوارم. مقاله ی هفتم در شناخت هجای زرنندی ست، که هجا زیرساخت گفتار است و به باور این نویسنده، هر فرهنگ گویشی نیازمند است بدان. در شناخت فرهنگ زرنندی، از کدام یک می شد چشم پوشید؟ به باور من از هیچ کدام، و هم نمی شد چشم پوشید از آن چه خواننده را در بهره گیری از این فرهنگ، سودمند تواند بود؛ هم از این رو، مقدمه و متن چنان تدوین شد، که هر یک بتواند مستقل از دیگری باشد و هم پیوسته - نه وابسته - به دیگری.

و در سخن از بخش نخست این کار، لغت نامه، درست است، به هنگامی شکل یابانی می گرفت به خود، که من، دانش جووار، در دانشگاه فردوسی به کار آموزش و پژوهش بودم، ولی این نه بدان معنی ست که در آن دانشگاه، در پدید آوردن لغت نامه، از کسی بهره ای به من رسیده است، و بگویم باز هم، که در کار فرهنگ زرنندی، نیز تنها بوده ام.

علی بابک

گلپهار مشهد؛ تابستان ۱۳۹۵